

«سر نهضت و قیام حسینی»

سبب قیام حضرت حسین «ع» کفر یزید و بنی امیه بود و کوشش آنها در ویران کردن بنای اسلام

بـرق و حـیـی از رـسـول پـاک دین
پـرتـو قـرآن رـخ گـیتـی فـروخـت
تـا صـلای آن رـسـول مـصـطـفی
نـی، عـرب آواز و اجـلال یافـت
عـالمی آواز آن شـه شـنید
گـیتـی از آن بـرق نـور احمـدی
نـام احمـد زینـت و آواز یافـت
دانش و دین رـسـول مـصـطـفی
خسـر و توحید پـرچم بـرافـروخت
یکـ گـروه از مـردم دانش فـروز
پـیـرو دین، حـامی قـرآن شـدند
بـهـر نـادانی سـپـرها سـاختند
یکـ گـروه دیگـر از اهل نـفاق
قـدرت او دید و ترسـان شـدند
بـا زبانی گـرم و شـیرین آمدند
مـصلحت دید آن رـسـول واز کـرم
چونکـه احمـد رفت در قـرب اله
آن گـروه شـوم صد رنـگ از نـفاق
فـتنه و آشـوب برانگـیختند
اسـوء تقـوا و دانش در وجـود
آنکـه او را خـاتم پیغمـبران
بـر خـلافـت در غـدیرش بـر نشاند
خانـه را بگـزید و از غـم خـسته شـد
گـوهر یکتا شـد و در فـرید
مانـد با او چـند تن حـق جوی و بـس
بـر سـر دنیای فـانی تاخـتند
آن شـه فرزانـه با عـقل و هـوش

تافت چون در کعبه و یثرب زمین
ریشه شرک و جهالت جمله سوخت
تافت چون خورشید بر ارض و سماء
بلکه هستی پرچم اقبال یافت
صبح خورشید سعادت شد پدید
یافت چون خورشید، نور سردی
دولت و آیین مقامی تازه یافت
داد بر دین فرّ و اقبال و ضیاء
بر بت و بتخانه و بتگر بتاخت
بت شکن، ظلمت زدای و کفرسوز
عاشق حق، طالب ایمان شدند
ببـرق علم و هنر افراختند
بر سر تزویر و در صورت وفاق
وز طمع وز بیم با ایمان شدند
از پی نمان یا غم جان آمدند
حفظ ظاهر کرد از حسن شمیم
یوسف اسلام و قرآن شد به چاه
با دلی آکنده از کفر و شقاق
کار با شورا به شرانگیختند
مظهر بینایی غیب و شهود
کرد مولا بر سریر سروران
بر همه امت شه و مولاش خواند
در گه اجلال بر او بسته شد
ماند با او یک دو سه مرد و حید
جمع دیگـر جاها لانی بوالهـوس
ملک عقبـا را چه ارزان باخـتند
در گـروه ابلهان گـشتی خمـوش

اول و دوم کوه از دوران شدند
فرقه ای دون همت و شهرت طلب
یک به یک زمین فرقه بدنام دون
بر همه امت سر و سرور شدند
کینه پنهانی بدر و احد
کار تا با فرقه بدنام شد
زمره بد کیش بگرفتند تخت
چون خلافت نوبت عثمان رسید
آن محمّد، زاده بویکر بود
بس ز گلزار خلافت خار رسد
بوذر و عمار و مقداد و بصیر
آل امیه به افسون و فساد
داد از گردون افسون گر که داد
بهر آب و نان گروهی خیره سر
پرچم دین بر کف بی دین سپرد
در گه ظلم و خباثت گشت باز
حرفی از آیین ایزد بر زبان
باز چون مولا شه احرار شد
اجتماعی ناکث و مارق شدند
ساز شد جنگ جمل هم نهروان
آن معاویه هم از جور شقاق
شد ز بداندیشی مرد جهول
بباری از آن فتنه مردان دون
زاده ملجم ز اسلاف مراد
در چهل از هجرت و ماه صیام
در پی قتل آن شیر کج نهاد
در صیام نوزده آن زشت کیش
در طلوع فجر با صد امان
فرق شه از تیغ آن ظالم شکافت
کرد گیتی دشمن او شاد کام
بعد شاه دین حسن آن خوش خصال
چون نبود لشکرش جویای رزم

دور سوم فرقه نادان شدند
نسل امیه ز اسلاف عرب
حکمرانی کرده با مرک و فسون
دشمن اولاد پیغمبر شدند
گشت پیدا از دل آن قوم لد
بار دیگر غربت اسلام شد
شد بر ارباب خود احوال سخت
پس جدایی گشت در امت پدید
زاهل تقوا و کمال و علم و جود
خار شد آن نوگل باغ نخست
رفت در تبعید و در ذلت اسیر
سروری کردند بر اهل رشاد
علم و دانش در کف بی دین داد
پیرو آن مردم بی دادگر
چون خزانی رونق گلزار برد
خاصه با یاران مولا در حجاز
وز دل و جان منکر و وحی قرآن
رشک و حق و دشمنی در کار شد
جمع دیگر کجرو و فاسق شدند
از حسادت آن گروه سرگران
آتش افروخت در ظلم و نفاق
زهر در کام پسر عم رسول
شد دل ارباب فکرت جمله خون
داشت پنهان کینه شاه رشاد
قصه ظلمی کرد از عهد لئام
تیغه شمشیر با زهر آب داد
قلب گیتی کرد از غم ریش ریش
جامه غم کرد بر تن آسمان
بعد روزی چند با غم روی تافت
شد معاویه به تخت ملک شام
خواست تا لشکر کشد، جوید قتال
بی ثمر آمد ورا پیکار و عزم

از بلا و فتنه ها جوید امان
حفظ سازد کشور دین را به حلیم

خواست تا از دست مکر آسمان
مصلحت آن دید تا با صلح و سلم